

## ابومسلم خراسانی و دلایل عناد او با داعیان عباسی

علی‌اکبر عباسی\*

### چکیده

یکی از اقدامات عجیب ابومسلم خراسانی، نابودی داعیان سرشناس و قدیمی عباسی همچون ابوسلمه خلال، سلیمان بن کثیر، و لاهزبن قریظ بود. ابومسلم خراسانی خود صاحب دعوت نامیده می‌شد. وی در زمان آشکار شدن قیام عباسیان در خراسان، ریاست آن را بر عهده داشت. وی از هوشی فوق‌العاده برخوردار بود و اقداماتش را با برنامه‌های حساب‌شده انجام می‌داد. این مقاله بر آن است که برنامه‌ها، انگیزه‌ها و اهداف ابومسلم خراسانی را از نابودی داعیانی که از خودش سابقه بیشتری در دعوت و نهضت عباسی داشتند، تحلیل و تبیین نماید. برده بودن ابومسلم خراسانی در دوران نوجوانی و خریدن شدن وی توسط داعیان و تقدیم نمودن او به امام عباسی، موجب شده بود تا داعیان کهنه‌کار عباسی، حتی در دوران اوج عظمت و شهرت ابومسلم، وی را مهم ندانند. این مسئله موجب کینه ابومسلم و نابودی آنان توسط وی در زمان عزت و اقتدار سردار سیاه‌جامگان گردید.

کلیدواژه‌ها: ابومسلم، داعیان، لاهز، سلیمان، سرداران عرب، بومیان خراسان.

## مقدمه

ابومسلم خراسانی، سردار نام‌آور عباسی، بیشترین نقش را در برافتادن امویان و برآمدن عباسیان برعهده داشت. افراد زیادی سعی در نابودی دولت اموی داشتند و در این راه، سپاهیان زیادی جمع‌آوری کردند، ولی موفق به این کار نشدند و در نهایت، شکست خوردند. ابن‌زبیر، ابن‌اشعث، یزیدبن مکه‌ب و حارث‌بن سریح از جمله شخصیت‌هایی بودند که در این زمینه گام برداشتند و تا حدی در اوایل نهضتشان موفقیت‌هایی داشتند، ولی سرانجام شکست خوردند و کشته شدند. ولی ابومسلم امپراطوری بزرگ اموی را، که از اسپانیا تا کاشغر و مرزهای چین وسعت داشت، برانداخت. بدین‌روی، وی با افرادی چون اردشیر و اسکندر مقایسه شده است. یکی از اقدامات عجیب ابومسلم کشتن داعیان کهنه‌کار و قدیمی دعوت عباسی بود. به راستی، چرا ابومسلم افرادی را که در راه دعوت مردم به نهضت عباسی زحمات زیادی متحمل شده بودند، نابود کرد؟ در این مقاله، سعی شده است اقدام و موضع‌گیری عجیب ابومسلم، عناد با داعیان بزرگ عباسی، بحث و بررسی شود.

## اصالت ابومسلم خراسانی

از ابومسلم خراسانی در منابع، با نام «صاحب دعوت عباسی» یاد شده و او را در شمار بزرگانی همچون اردشیر، اسکندر برشمرده‌اند.<sup>۱</sup> وی صاحب دعوت عباسی و قهرمان آن دولت بود و به دست او پیروزی نصیب عباسیان گشت.<sup>۲</sup> درباره اصالت ابومسلم و نژاد وی در منابع سخنان زیادی نقل شده است، ولی اتفاق‌نظری در این‌باره وجود ندارد. و نام اصلی‌اش بیشتر بر مولی بودنش صحه می‌گذارد. کسانی که تحت تاثیر اقدامات و کارهای بزرگ او قرار گرفته‌اند روایاتی درباره نسب وی نیز ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup> بنا به روایتی از مؤلف اخبارالدوله العباسیه وی از بومیان اصفهانی بود که به دلیل سنگینی خراج، از آنجا گریخت و به ادریس بن معقل عجلی پناه برد و برده وی گردید.<sup>۴</sup> برخی می‌گویند: وی اصفهانی بود و در منزل عیسی متولد و با فرزند او بزرگ شد.<sup>۵</sup> نسب ابومسلم را برخی دیگر خراسانی دانسته‌اند.<sup>۶</sup> کسانی دیگر وی را مروزی و در شمار ساکنان مرکز خراسان عهد اموی ذکر کرده‌اند<sup>۷</sup> که در خدمت یوسف بن ابی‌سفیان باهلی بود.<sup>۸</sup> حتی افرادی وی را کُرد دانسته‌اند. بعضی نیز وی را در شمار مردم «خطرانیه» سواد کوفه ذکر کرده‌اند.<sup>۹</sup> تأکید بیشتر منابع بر

مروزی بودن ابومسلم است. خود ابومسلم بر نسب و نژاد خویش تأکیدی نداشت و زمانی که در شروع قیامش، کسانی از زاهدان خراسان از اصل و نسب وی پرسیدند، وی جواب داد: «اثر من برای شما از نسیم بهتر است.»<sup>۱۰</sup>

به نظر می‌رسد که وی از اقوام فرودست جامعه و از موالی بوده است، ولی با توجه به اینکه کار بسیار بزرگی (نابودی دولت قدرتمند و وسیع اموی) توسط وی انجام گرفت، بعدها طرف‌دارانش برای وی نسبی والا درست کردند. اگر نسب ابومسلم از طبقات بالا می‌بود، زمانی که فقها و بزرگان از نسب او پرسیدند، با فخر و غرور آن را مطرح می‌کرد. بنا به نقل ابن اثیر چون شوکت ابومسلم و کار او در امر دعوت بالا گرفت، ادعا کرد که از نسل سلیط بن عبدالله بن عباس است.<sup>۱۱</sup> منصور در زمانی که بر ابومسلم خشم گرفت و در لحظاتی قبل از قتلش، وی را به خاطر این ادعایش سرزنش کرد و گفت: مگر تو همان نیستی که عمه‌ام، آمنه دختر علی بن عبدالله، را خواستگاری کردی و در نامه خود مدعی شدی که از نسل سلیط بن عبدالله بن عباس هستی و به جایگاهی بلند و دشوار برآمدی؟<sup>۱۲</sup> اگر ابومسلم دارای نسبی والا می‌بود، زندگی وی از دوران نوجوانی در خدمت هواخواهان نهضت عباسی، داعیان و محمد بن علی و فرزندش ابراهیم نبود و وی بر نسب خویش تأکید می‌کرد و یا دست‌کم آن را پنهان نمی‌داشت و این همه اختلاف نظر در باب نسب وی به وجود نمی‌آمد. علاوه بر این، منابع متعددی بر برده بودن ابومسلم در دوران نوجوانی تأکید دارند.<sup>۱۳</sup> منابعی که از ابومسلم ستایش می‌کنند از کار مهم و بزرگ او و نه نسب والایش سخن می‌گویند. برخی از منابع متأخر هم بدون استناد به نسب والای وی، از او سخن گفته‌اند. البته برده بودن و یا از نسل اشراف بودن، در اسلام نه منقصتی به شمار می‌آید و نه فضیلتی. پیامبر ﷺ همواره می‌فرمودند: برای من سلمان فارسی و صهیب رومی و بلال حبشی از سید قریشی بهترند.<sup>۱۴</sup> در قرآن، عمل صالح و تقوا ملاک برتری مسلمانان بر یکدیگر است. (حجرات: ۱۳) بزرگان دعوت عباسی و از جمله سلیمان بن کثیر نیز بر مبنای همین آیات، تبعیض نژادی بنی امیه را محکوم می‌کردند و نمی‌توانستند در اعتراض به ریاست ابومسلم در مرو و در جمع داعیان، از نژاد پست او سخن بگویند. نهضت عباسی از حمایت شدید طبقات پایین جامعه و فرودستان برخوردار بود و زیر سؤال بردن ابومسلم به خاطر نسبش منطقی نمی‌نمود.

### ابومسلم در خدمت امام عباسی

ابومسلم توسط داعیان خریداری شد و به محمد بن علی بن عبدالله و یا ابراهیم تقدیم گردید. گفته می‌شود: هوش و ذکاوت وی سبب شد داعیان از توانایی یک برده تعجب کنند. آنها او را به حمایت از عباسیان دعوت کردند و وی پذیرفت.<sup>۱۵</sup> وقتی صفات وی را برای امام عباسی بیان کردند، وی علاقه‌مند شد او را به خدمت بگیرد. شاید به علت همین هوش و فهم بالا بود که در شطرنج، مهارت زیادی داشت.<sup>۱۶</sup> نام اصلی ابومسلم در منابع، ابراهیم بن عثمان بن یسار بن شیدوس از فرزندان بزرگمهر معرفی شده<sup>۱۷</sup> و در برخی از منابع آمده است: نام پدر او پیش از آنکه اسلام بیاورد، بنیاد هرمز بوده است. نام خود او بهزادان،<sup>۱۸</sup> کنیه‌اش ابومسلم و نام عبدالرحمن توسط ابراهیم بن محمد بن علی عباسی برای وی تعیین گردید. طبیعتاً اگر چنان‌که از بعضی روایات برمی‌آید نهضت عباسی و عقیده خود ابراهیم ضد عرب می‌بود، نام ایرانی اجدادش عوض نمی‌شد و یا نام‌هایی کاملاً ایرانی انتخاب می‌شد و کنیه و اسم عربی برای وی انتخاب نمی‌گردید. کنیه ابومسلم و نام عبدالرحمن را ابراهیم برای وی برگزید.<sup>۱۹</sup> اینکه ابراهیم امام در اخبار غیبی دیده باشد که عبدالرحمن نامی دولت اموی را سرنگون خواهد کرد،<sup>۲۰</sup> منطقی به نظر نمی‌رسد. ابراهیم این اخبار غیبی را از چه کسی آموخته بود؟ چرا در اخبار غیبی از نام وی (ابومسلم) خبری نیست؟ مردم هیچ مذهبی اعتقاد به علم غیب برای ابراهیم ندارند.

### ابومسلم در رأس قیام عباسیان

زمانی که ابومسلم از سوی ابراهیم برای ریاست نهضت در خراسان برگزیده شد،<sup>۲۱</sup> با مخالفت بزرگان دعوت در آن ایالت مواجه شد. ابومسلم در این زمان، قریب سی سال داشت و خراسانیان می‌ترسیدند وی نتواند قیام مهم بنی عباس بر ضد امویان را رهبری کند و از عهده آن برآید. بنابر روایت اخبارالدولة العباسیه، سلیمان بن کثیر سخت برآشفته و ابومسلم را دشنام داد و دوات به سوی او پرتاب کرد.<sup>۲۲</sup> بر اثر این اقدام سلیمان، صورت ابومسلم خون‌آلود شد.<sup>۲۳</sup> سلیمان کمی بعد در جواب ابوداود از دیگر داعیان عباسی در توجیه مخالفتش با ابومسلم چنین گفت: «جوان بود و بیم کردیم قدرت قیام به این کار را نداشته باشد.»<sup>۲۴</sup> سلیمان خود از ابراهیم خواسته بود که با توجه به فراهم شدن زمینه‌های قیام، یک تن از خاندانش را بفرستد.<sup>۲۵</sup> شاید از اینکه یک مولی به جای یک تن از

اهل بیت علیهم السلام برای رهبری قیام آمده، ناراحت بود. احتمالاً ابراهیم به عموهایش و یا افراد دیگری از خاندانش اطمینان نداشت که در صورت هدایت نهضت، در نهایت، خود قدرت را به دست نگیرند. از سوی دیگر، اعتقاد خراسانیان بر خطاناپذیر بودن اهل بیت علیهم السلام ممکن بود شخصی از خاندان عباسی را که در رأس قیام قرار داشت، با مشکل مواجه کند. انتخاب ابومسلم این تبعات را نداشت. وی اول بار از سوی خود سلیمان و دوستانش مثل لاهز، مالک و قحطبه <sup>۲۶</sup> به محمدبن علی معرفی شده بود، در حالی که نوجوانی بیش نبود و در زندان واسط در خدمت عیسی و معقل پسران ادریس عجلوی و مثل برده آنان بود. داعیان عباسی از فهم و هوش بالای ابومسلم تعجب کردند و صفات وی را برای محمدبن علی توضیح دادند. به دستور محمد آنان در بازگشت از شام، ابومسلم را خریدند و به «خمیمه» نزد امام عباسی فرستادند. بنا به یک گزارش طبری، آنها در مرحله بعدی دیدار خود با محمدبن علی در مکه، ابومسلم را تقدیم نمودند و سلیمان گفت: این وابسته (مولای) توست. <sup>۲۸</sup> بنا به گزارش‌هایی نیز وی توسط داعیان در خراسان خریداری شد. <sup>۲۹</sup> به نظر می‌رسد که محمدبن علی می‌خواست که ابومسلم را خود پرورش دهد و آن‌گونه که خود می‌خواست بار آورد. پس از مرگ محمد نیز ابراهیم سرپرست و ارباب ابومسلم و عهده‌دار تربیت او شد. زمانی هم که ابومسلم قیامش را در خراسان شروع کرد، چنین شایع شد که مردی از اهل بیت علیهم السلام به خراسان آمده است <sup>۳۰</sup> و ابراهیم در نامه‌اش به طرفداران و داعیان نوشت که ابومسلم از خاندان وی است؛ امرش را بشنوید و از وی اطاعت کنید. <sup>۳۱</sup>

انتخاب ابومسلم برای ریاست دعوت و قیام عباسی انتخابی دقیق بود و تعیین وی با آن سن و وضع نژادی، درایت ابراهیم را می‌رساند. واقعیات بعدی نشان داد این جوان نخبه بود و با سن پایین، کاری انجام داد که کارکشتگان نهضت عباسی از انجام آن ناتوان بودند. کار ابومسلم در خراسان و شهرت، عظمت و اعتبار او بسیار بالا گرفت. کار او همراه با دوستی و محبتش استوار شد و از بلند منزلت‌ترین مردم در نظر شیعه شد آنچنان‌که به نام او سوگند می‌خوردند و سوگند خود را نمی‌شکستند و همواره بدون اینکه خسته شوند درباره او سخن می‌گفتند. <sup>۳۲</sup> بلعمی در این باره می‌نویسد: «کار ابومسلم همی بالا گرفت و هیبت و شکوه او اندر دل خراسانیان افتاد و ایدون گویند که بر منبرها خطبه کردند، گفتندی: «اللهم اصلح الامیر ابامسلم امین آل محمد صلی الله علیه وسلم.» <sup>۳۳</sup>

ابومسلم در دوران عزتش، خدم و حشم زیادی داشت. بنا به گزارش مقدسی در آشپزخانه او، در هر روز سه هزار من نان پخته می شد و همچنین صد گوسفند، علاوه بر گاو و پرنده‌گان.<sup>۳۴</sup> همین شکوه و عظمت بود که موجب شد پس از پیروزی عباسیان، گروهی در خراسان پیدا شوند که وی را بعد از سفاح (نخستین خلیفه عباسی) امام بدانند و گروهی از آنان پس از کشته شدن ابومسلم مرگ وی را باور داشتند و گروهی نیز مرگ او را باور نکردند. آنها می گفتند: روح خدا در وی دمیده شده و وی بهتر از جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان است و می گفتند: ابومسلم زنده است و گروه‌هایی از آنان تا زمان بغدادی در قرن چهارم، در شهرهای مرو و هرات با نام «برکوکیه» بودند.<sup>۳۵</sup> این گروه «ابومسلمیه» بودند که گروهی از آنان به امامت و مهدویت وی قایل بودند.<sup>۳۶</sup> برخی از فرقه‌شناسان از بعضی فرقه‌ها که برای هواخواهی از ابومسلم در خراسان پس از مرگ او پدیدار شدند، نام برده‌اند و از جمله آنها «برکوکیه»، «سنبادیه» و «برازبندیه» بودند.<sup>۳۷</sup> نفوذ ابومسلم در خراسان و محبوبیت او در بین مردم آن ناحیه، حتی پس از بیرون راندن نصر، نمی توانست برای داعیان باتجربه و قدیمی عباسی مهم باشد. برخلاف مردم عادی، آنها دوران کوچکی و بندگی وی را دیده بودند. آنها خود، او را خریده و به امام عباسی تقدیم کرده بودند. در آن زمان، آنها تصور نمی کردند وی بعدها به ارزش و منزلت بالایی دست یابد.

#### ابومسلم و خصومت با داعیان قدیمی

به نظر می رسد که با افزایش فوق العاده محبوبیت ابومسلم در بین خراسانیان، او به تدریج، به فکر نابودی کسانی افتاد که دوران حقارت و بندگی او را دیده و او را خریداری نموده بودند. اطاعت خراسانیان از ابومسلم و نبوغ او، می توانست به راحتی اندیشه‌ها و برنامه‌های وی را در این زمینه، پس از شکست نصر و تصرف مرو عملی سازد. پیش از تصرف مرکز خراسان، این کار بسیار خطرناک بود؛ زیرا هم باعث تفرقه بین طرفداران عباسیان و هم سبب نافرمانی دیگر داعیان از وی می شد. ابومسلم زیرکانه در ابتدای ورود به خراسان و ریاستش بر داعیان، در برابر مخالفت‌های سلیمان بن کثیر با آرامی و نرمش واکنش نشان داد<sup>۳۸</sup> و با توسل به آیات الهی، تأکید می کرد که «آیا مردی را به جرم اینکه می گوید پروردگار من الله است می کشید، در صورتی که با ادله روشن از جانب خدا برای شما آمده است؟» (غافر: ۲۸). اما زمانی که نصر بن سیار فرار کرد و مرو به دست ابومسلم افتاد،

شرایط فرق می‌کرد و او می‌توانست با قدرت مخالفانش را نابود کند. وی در همین راستا لاهزبن قریظ تمیمی، قحطبه بن شیب طایی، ابوسلمه خلال و سلیمان بن کثیر خزاعی را از میان برداشت.

شاید تصور شود دلایل عناد ابومسلم با داعیان، تمایل آنان و یا خودش به سمت و سوی علویان و امام جعفر صادق علیه السلام بوده است؛ اما واقعیت این است که داعیانی که توسط ابومسلم نابود شدند سال‌ها بود در خدمت عباسیان بودند و در راه نهضت آنان سختی بسیار کشیدند و خود را مرید خاندان عباسی می‌دانستند و همفکران سلیمان، لاهز و قحطبه از پیوستن مردم عادی و طرفداران معمولی نهضت به قیام‌های زید و یحیی جلوگیری می‌کردند.<sup>۳۹</sup> مردم عادی خواهان پشتیبانی از نهضت زید و امثال آن از علویان بودند، در حالی که سران نهضت عباسی امثال سلیمان مخالف شرکت مردم و هدر دادن نیروی هواخواهان در این راه بودند. خود ابومسلم هم از طرفداران علویان نبود. وی یکی از نوادگان جعفر بن ابی طالب به نام عبدالله بن معاویه را به سبب اینکه رقیب عباسیان بود، کشت<sup>۴۰</sup> و امام صادق علیه السلام به یکی از علویان، که تصور می‌کرد ابومسلم و ابوسلمه طرفدار علویان هستند و نامه ابوسلمه صادقانه نوشته شده است، فرمود: از چه وقت مردم خراسان شیعه تو شده‌اند؟ مگر ابومسلم را تو به خراسان فرستاده‌ای؟<sup>۴۱</sup> ممکن است که ابوسلمه خیال برای منحرف ساختن ذهن امویان از سران نهضت عباسی و جلب توجه آنان به سمت و سوی امام صادق علیه السلام و دیگر علویان نامه نگاشته باشد. درست است که امویان - دست کم - از عهد خلافت هشام و امارت اسد بن عبدالله قسری بر خراسان<sup>۴۲</sup> از فعالیت خراسانیان در نهضتی فراگیر مطلع شدند، ولی از هویت رئیس جنبش اطلاعی به دست نیاورده بودند.

#### الف. بهانه ابومسلم برای کشتن لاهزبن قریظ تمیمی

لاhezبن قریظ تمیمی از قبیله تمیم از جمله داعیان سرشناس نهضت عباسی از آغاز دعوت آنان در خراسان بود. نسب و نام اجداد وی اصالت تمیمی - و نه عجمی - او را تأیید می‌کند: لاهزبن قریظ بن سری بن کاهن بن زید بن عصبه<sup>۴۳</sup> ابومسلم به محض فراهم شدن زمینه و فرصتی که بهانه لازم برای قتل لاهزبن قریظ را به دست آورد، در کشتن وی تردید نکرد<sup>۴۴</sup> و سپس به ظاهر از قتل وی اظهار تأسف نمود و سحر نصر را موجب نابودی یکی

از مهم‌ترین داعیان عباسی دانست.<sup>۵۵</sup> از کسی همچون ابومسلم، که با درایت و تدبیر و دوراندیشی برنامه‌هایش را به پیش می‌برد، بعید است که تحت تأثیر احساسات، این اقدام را انجام داده باشد و بلافاصله پس از آن هم واقعاً اظهار ندامت نموده باشد.

لاهنز در راه گسترش دعوت عباسی زحمات زیادی کشیده بود و گرفتاری‌های بسیاری را نیز تحمل نموده بود. وی از نقبای دوازده‌گانه دعوت عباسی بود که در شروع دعوت از سوی بکیربن ماهان و ابومحمد الصادق برای نشر دعوت عباسیان در خراسان برگزیده شد.<sup>۵۶</sup> فقط در یک مرحله، به جرم دعوت مردم به الرضا به دستور حاکم خراسان اسدبن عبدالله قسری سیصد تازیانه خورد.<sup>۵۷</sup> در زمانی که لاهنز تازیانه می‌خورد، ابومسلم سن و سال پائینی داشت. زمانی که لاهنز به همراه دیگر داعیان قدیمی مثل سلیمان، قحطبه و مالک‌بن هشم برای دیدار با امام عباسی از خراسان به «حمیمه» شام می‌رفتند وی نوجوانی در زندان واسط و در خدمت عیسی‌بن معقل عجللی بود. برخی از روایات ضمن تأکید بر سن پایین ابومسلم در زمان دیدار داعیان با زندانیان، از گریه کردن وی در آن زمان یاد کرده‌اند.<sup>۵۸</sup> عیسی‌بن معقل توسط یوسف‌بن عمر تقفی به زندان افتاده بود.<sup>۵۹</sup> بنابراین آنچه از برخی گزارش‌ها برمی‌آید، ابومسلم توسط لاهنز و دیگر داعیان مثل سلیمان همراه بیست-هزار دینار و دویست هزار درهم و متاع بسیار به ابراهیم تقدیم شد.<sup>۶۰</sup>

ابومسلم در سال ۱۰۲ هجری به دنیا آمده بود.<sup>۶۱</sup> بنابراین، در زمان تصرف مرو و قتل لاهنز، قریب سی سال داشته است. وی در این زمان، بر مرکز خراسان، مرو، مسلط شده و شروع به نابودی افراد موردنظر خود از داعیان نموده بود. لاهنز اولین داعی کهنه‌کار عباسی بود که توسط سردار سیاه‌جامگان نابود شد، وی از زمانی که ابومسلم کودکی بیش نبود، به عنوان یکی از داعیان مطرح عباسی در خراسان فعالیت می‌نمود. نفوذ ابومسلم در بین هواداران پس از تسلط بر مرو، به حدی بود که وقتی بشرین صخر برادر یکی از داعیان عادی خشم ابومسلم را دید، خود پیشنهاد داد عهده‌دار قتل لاهنز شود<sup>۶۲</sup> و ابومسلم نیز موافقت نمود.

#### ب. نابود شدن قحطبه و ارتباط آن با طرح ابومسلم

قحطبه‌بن شیب در حین نبرد با ابن‌هبیره به طور ناگهانی گم شد<sup>۶۳</sup> و این با برنامه ابومسلم بود. بنا به نقل بعضی از منابع، پس از نبرد جنازه‌اش را در جویی به همراه حرب‌بن سلم‌بن



احوز پیدا کردند و شایع شد که یکدیگر را کشته‌اند،<sup>۵۴</sup> احتمالاً افتادن وی در فرات و یا در جوی‌های اطراف آن مربوط به اندیشه‌های ابومسلم و طبق برنامه او برای نابودی داعیان کهنه‌کاری بوده است که دوران نوجوانی و بردگی ابومسلم را دیده بودند. حتی پیش‌گویی‌هایی از امام عباسی و از زبان خود قحطبه نقل شده است که تنها وی در نبرد کنار رود فرات مفقود خواهد شد.<sup>۵۵</sup> در بعضی از منابع هم آمده است که قحطبه گم شد و مشخص نشد که چه بر سر او آمد و فرزندش حسن فرمان‌دهی سپاه را بر عهده گرفت.<sup>۵۶</sup> مفقود شدن ناگهانی قحطبه در حین نبرد هم غیرعادی است. اگر طرف‌داران اموی وی را می‌کشتند، روحیه می‌گرفتند و دست‌کم درباره کشتن سردار بزرگ عباسیان مطالبی را نقل می‌کردند. صحنه نبرد هم پس از پیکار در دست عباسیان بود و طبیعتاً با برنامه آنان و افراد تحت امر ابومسلم باید قحطبه کشته و مفقود شده باشد.

### ج. موافقت ابومسلم با قتل ابوسلمه

یکی دیگر از بزرگان داعیان نهضت، که به دست ابومسلم به قتل رسید، ابوسلمه خَلال بود. وی برخلاف لاهز، قحطبه، سلیمان و فرزند کرمانی، اصالتی عرب نداشت و از بومیان ایرانی بود. وی از موالی بنی‌حارث بن کعب بود.<sup>۵۷</sup> با این حال، او دوران بردگی و حقارت ابومسلم را دیده بود و سردار سیاه‌جامگان می‌خواست که وی نیز نابود شود. موافقت ابومسلم با قتل ابوسلمه<sup>۵۸</sup> باید با همین انگیزه بوده باشد. حتی برخی روایات تأکید دارند ابومسلم وقتی احساس کرد ابوسلمه نفوذ زیادی در دولت سَفَّاح به دست آورده است، بدون نظرخواهی از خلیفه و یا بدون اشاره وی، یکی از سردارانش به نام مروان ضبی را به کوفه فرستاد تا ابوسلمه را هنگام خارج شدن از نزد ابوالعباس سَفَّاح به قتل برساند و به خراسان برگردد.<sup>۵۹</sup> بنا بر نظر برخی از منابع، ابومسلم با پول ابوسلمه خریداری شد.<sup>۶۰</sup> روایتی هم اشاره دارد که ابومسلم توسط بکیرین ماهان به چهارصد درهم خریداری شد.<sup>۶۱</sup> بکیر در زمان ریاست ابومسلم و عزت او زنده نبود که نابود شود. بعدها منصور، که به دنبال بهانه‌ای برای بدنام کردن ابومسلم بود، کشتن لاهز و سلیمان را گناهی نابخشودنی برای ابومسلم می‌دانست.<sup>۶۲</sup> منصور به ابومسلم عتاب نمود که چرا سلیمان را، که آن‌همه در راه دعوت ما تلاش کرده بود و پیش از مطرح شدن تو در دعوت مهم بود، از میان برداشتی؟<sup>۶۳</sup> البته علاوه بر این، جرم‌های زیاد دیگری نیز برای وی برشمرد.

**د. قتل سلیمان بن کثیر**

سلیمان بن کثیر در خراسان از سایر داعیان مطرح تر و شاخص تر بود. وی از قبیله «خزاعه» بود و نسب وی بدین صورت در منابع ذکر شده است: سلیمان بن کثیر بن امیه بن سعد بن عبد الله.<sup>۶۴</sup> وی در خراسان صاحب قریه ای بود.<sup>۶۵</sup> ریاست نهضت از سوی ابراهیم امام عباسی به او پیشنهاد شد، ولی نپذیرفته بود. وی ابتدا با ریاست ابومسلم جوان بر نهضت عباسی مخالفت کرده بود و با تلاش داعی دیگری به نام ابوداود، دست از مخالفت و سرپیچی با دستور ابراهیم امام برداشت؛ ولی قتل سلیمان به دست ابومسلم دلیل دیگری هم داشت. ایرادهایی که ابن کثیر از عبدالرحمن بن مسلم می گرفت بی اساس بود و تا زمان منصور بر همگان ثابت شده بود که ابومسلم سرداری فوق العاده زیرک و باهوش است. اما آنچه از ذهن سلیمان پاک نمی شد و فقط با حذف او محقق می گردید، حقارت دوران خردسالی و کودکی سالار سیاه جامگان بود.

ابومسلم در شروع قیام، به سلیمان احترام زیادی می گذاشت و حتی امامت جماعت هواداران عباسیان در آغاز نهضت بر عهده او بود.<sup>۶۶</sup> ابومسلم در زمان خلافت سفاح و در زمانی که منصور، ولیعهد سفاح، به دیدن وی رفته بود، سلیمان را به گمان و اتهام و به صورت علنی کشت. وی خود به سلیمان گفت: به یاد داری که به تو گفتم: امام به من فرمان داده است به هرکس بدگمان شدی، وی را بکش. سلیمان گفت: آری. ابومسلم گفت: «من به تو بدگمان شده ام.» ابومسلم به اصرار و التماس و سوگندهای ابن کثیر وقعی نهاد و وی را به قتل رساند.<sup>۶۷</sup> سلیمان پدرزن لاهز بود.<sup>۶۸</sup> زمانی که لاهز به دست ابومسلم کشته شد، اعتبار سردار سیاه جامگان زیاد شده بود و سلیمان نمی توانست اعتراضی داشته باشد. ابومسلم بر مرو، مرکز خراسان، تسلط یافته بود. در این زمان و پس از آن تا آمدن منصور به خراسان، هیچ شاهدی بر توطئه سلیمان بر ضد ابومسلم وجود نداشت و در این باره از سوی خلیفه و یا ولیعهد هم به وی دستوری داده نشده بود. دولت اموی هم به طور کامل نابود شده و خطری از ناحیه آن عباسیان و ابومسلم را تهدید نمی کرد. با این حال، فرصت مناسب برای اجرای برنامه های ابومسلم برای نابودی داعی کهنه کار عباسی فراهم شده بود. خود ابومسلم خطاب به سلیمان تأکید نمود که فقط بدگمانی و نه خطا باعث تصمیم سردار خراسان شده است.

البته در یکی از منابع متأخرتر اشاره شده است که سلیمان به یکی از علویان (عبیدالله/عرج) گفته بود که ما اشتباه کردیم و باید خلافت را از امویان به علویان و نه عباسیان منتقل می‌کردیم و با اطلاع ابومسلم از نظر سلیمان وی کشته شد.<sup>۶۹</sup> ولی به دلایل متعدد، این موضوع نمی‌تواند صحت داشته باشد؛ زیرا اولاً، زمانی که منصور از ابومسلم بازخواست می‌کرد که چرا ابن‌کثیر خزاعی را کشتی، وی از سخنان سلیمان بر ضد عباسیان هیچ نگفت و ثانیاً، اگر واقعاً سلیمان طرفدار عباسیان نمی‌بود در راه دعوت آنان آن همه زجر و آزار را تحمل نمی‌کرد و در طول سی سال تلاش، با برخی از علویان ارتباط برقرار می‌کرد. ثالثاً، اگر هم پس از پیروزی عباسیان چنین اندیشه‌ای به ذهن سلیمان خطور می‌کرد آن را با یک علوی، که میانه خوبی با علویان نداشت و روابط مناسبی با خلیفه وقت سَفَّاح برقرار کرده بود و از وی هدیه‌های گران‌بها گرفته بود<sup>۷۰</sup>، مطرح نمی‌کرد. عبیدالله از ترس کشته شدن توسط نفس زکیه به خراسان فرار کرده بود.

### و. مخالفت ابومسلم با فرزند کرمانی

افرادی غیر از داعیان هم با وجود همکاری‌های اولیه با ابومسلم پس از موفقیت وی نابود شدند. نابودی علی‌بن‌جدیع کرمانی و یارانش باید در همین زمینه بوده باشد. ابومسلم در زمانی که هنوز قدرت نصرین سیار نگران‌کننده بود، برای اختلاف انداختن بین نصر و فرزند کرمانی به علی به عنوان امیر سلام امارت می‌داد<sup>۷۱</sup> و پس از پیروزی کاملش بر خراسان، یاران خاص کرمانی و ویژگی‌هایش را به بهانه صلح جمع نمود و همه را نابود کرد.<sup>۷۲</sup> هیچ‌گونه مخالفتی از سوی علی نسبت به ابومسلم پس از تسلط وی بر خراسان در منابع گزارش نشده است. فرزند کرمانی در زمانی که سردار سپاه‌جامگان بر خراسان مسلط شده بود، نمی‌توانست خطری هم داشته باشد. کرمانی و عرب‌های تحت امرش خطری برای ابومسلم پس از پیروزی وی نداشتند. شاید این‌گونه تصور شود که ضدیت ابومسلم با اعراب دلیل اصلی تصمیم سردار خراسان بر قتل فرزند کرمانی بوده است، ولی همکاری و هماهنگی ابومسلم با بسیاری از اعراب یمانی و عدنانی همفکرش (حتی پس از بر افتادن امویان) نشان می‌دهد که وی در این زمینه بیشتر بر اساس ضرورت‌های سیاسی و نه تعصبات نژادی تصمیم گرفته است. طرف‌داران نهضت وی نیز - چنان‌که بعداً اشاره می‌شود - از همه گروه‌ها و نژادها بودند. ابومسلم در نابودی برخی از بزرگان ایرانی مثل

ابوسلمه خلّال نیز به همان سبکی که نسبت به بزرگان عرب داشت، بی‌پروا عمل کرد. بسیاری از سرداران و هم‌زمان ابومسلم عرب بودند و هیچ وقت هم مجازات نشدند، در حالی که ابومسلم می‌توانست به راحتی برای قتل آنان بهانه‌هایی فراهم کند. (نمودار فرماندهان عرب و عجم ابومسلم در آخر مقاله ضمیمه شده است).

### تأثیر نبوغ ابومسلم در گسترش دعوت عباسی

نبوغ ابومسلم در جذب بومیان و حتی حاکمان به دعوت «الرضا من آل محمد ﷺ»، تأثیر زیادی در پیشرفت نهضت داشت. برخی از منابع از کشتارهای زیاد یک میلیون نفری<sup>۷۳</sup> و ششصد هزار نفری<sup>۷۴</sup> ابومسلم در جنگ‌ها و دوران امارتش یاد کرده‌اند که منطقی به نظر نمی‌رسد. ابومسلم از کشتار در راه تحکیم قدرت ترسی نداشت، ولی این اعداد با جمعیت حاضر در خراسان و تعداد مخالفان ابومسلم، که بخش کوچکی از خراسانیان را دربر می‌گرفت، هماهنگ نیست. از دیدگاه سیاست‌مدار ماهری چون ابومسلم، همیشه کشتار موجب پیشرفت نهضت نبود؛ در مواردی وی در برابر مخالفان سعه صدر فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌داد.<sup>۷۵</sup> اگر ابومسلم این‌همه ضد عرب بود، نباید کسانی از اعراب و از نسل امیران خراسان عهد اموی مثل ابوسعید بن حبیب بن مهلب بن ابی‌صفره ازدی از همراهان و نزدیکانش می‌بودند. منصور عباسی هم در سفر به خراسان، شرف عزت و طاعت ابوسعید را ستود.<sup>۷۶</sup> حتی فرزندان از نصر بن سیار در عهد عباسی در خراسان زندگی می‌کردند. در عهد خلافت هارون الرشید، رافع بن نصر بن سیار بر ضد حکومت عباسی قیام کرد. علت قیام او سخت‌گیری‌های حاکم خراسان علی بن عیسی بن ماهان بر گروه‌های عرب آن ایالت بود.<sup>۷۷</sup> اگر واقعاً قوم عرب نابود شده بودند سخت‌گیری بر آنها معنا نداشت.

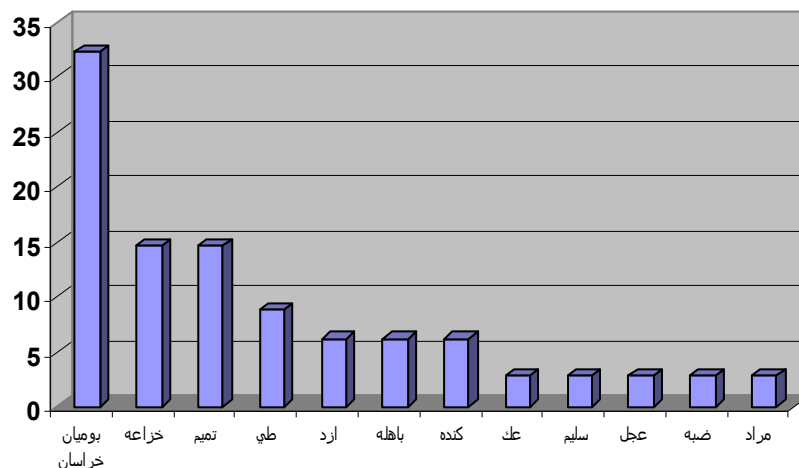
همچنین در برخی منابع آمده است: گروه‌های عرب ساکن خراسان در عهد خلافت هارون از رفتار حاکمشان ناراضی بودند و هارون برای جلب رضایتشان علی بن عیسی را برکنار کرد.<sup>۷۸</sup> احترام به آنها در نظر خلفای عباسی مهم بود که هارون، علی بن عیسی را از امارت عزل کرد. طبیعتاً باید تعداد قابل توجهی از عرب‌ها در خراسان بوده باشند که خلیفه به دنبال جلب رضایت آنان بوده باشد.

به نظر می‌رسد یکی از دلایل موفقیت‌آمیز بودن داعیان در خراسان این بود که آنان فعالیت خود را درست پس از حکومت شخصیت‌هایی مثل قتیبه و یزید آغاز کردند که

کشتارهایی وحشتناک را در آن ایالت به وجود آورده بودند. طبیعی بود که داعیان دست‌کم در ابتدا، مخالف کشتارهای گسترده باشند. زمینه‌های توفیق داعیان در بین توده مردم، به ویژه بومیان، با آن کشتارها فراهم شده بود، حتی شرایط برای جذب برخی حاکمان محلی فراهم شده بود. ابومسلم توانست بعضی حاکمان اموی را، که قصد دستگیری‌اش را داشتند، به سمت نهضت جذب کند.<sup>۷۹</sup> از قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر نیز نهایت بهره‌برداری را نمود و شعار معاویه را بر سکه‌هایش «از شما مزدی نمی‌خواهم جز محبت اهل بیت» (شوری: ۲۳) ابومسلم چندی بعد بر سکه‌هایش ضرب نمود.<sup>۸۰</sup> دربارهٔ کانون شروع دعوت نیز وی پس از مشورت با بزرگان نهضت، مرو را مناسب تشخیص داد. رقابت‌ها و همچشمی‌های قبیله‌ای در خراسان و سرکوب مرجئه، که در بین بومیان نفوذ زیادی داشتند، نیز زمینه‌های موفقیت ابومسلم را فراهم می‌نمود. ابومسلم ضمن دامن زدن به تعصبات قبیله‌ای در مرو، به تدریج، با برنامه بر دیگر شهرهای مهم خراسان مثل «مروالرو» و «هرات» مسلط شد. در بسیاری از موارد، ابومسلم با عقل و منطق سعی می‌کرد نقشه‌ها، برنامه‌ها و ترفندهای نصرین سیار را خنثا کند و بر حق بودن خویش را به سپاهیان نصر و بومیان بی‌طرف بقبولاند. زمانی که نصر و نمایندگان اموی این‌گونه تبلیغ می‌کردند که یاران ابومسلم دین ندارند و دین آنها کشتن عرب است، یاران نصر در این‌باره چنین شعر می‌سرودند:

«فمن یکن سائلی عن اصل دینهم فان دینهم ان تقتل العرب  
وتترکون عدواً قد اظلمکم ممن تاشب، لا دین و لا حسب...»<sup>۸۱</sup>

اگر کسی از آیین ایشان از من بپرسد دین و آیین ایشان کشتن عرب است. دشمن بی‌سر و پا و انبوه و بی‌دین فرومایه را، که بر شما سایه انداخته، رها کرده‌اید.  
مروان بن محمد، خلیفه اموی، نیز در نامه‌ای ابومسلم را هجو نموده و وی را متهم کرده بود که «مصحف‌ها [قرآن‌ها] را آتش می‌زند و مساجد را ویران می‌کند».<sup>۸۲</sup> این تبلیغات برای دور کردن عموم مردم از اطراف ابومسلم بود. سردار سپاه‌جامگان باید در عمل نشان می‌داد که از این تهمت‌ها مبرا است. وی برای این منظور، نقشه‌هایی داشت که برنامه‌های حکام اموی را خنثا نمود. وی اسرایی را که از سپاه نصر گرفته بود، مداوا کرد و آزاد ساخت تا دربارهٔ دین‌داری و نماز خواندن عباسیان در بین یاران نصر شهادت دهند.



نمودار درصد نژادی سرداران ابومسلم در زمان آشکار شدن دعوت

### نتیجه گیری

براساس شواهد ارائه شده در مقاله، نابودی داعیان کهنه کار و قدیمی عباسی در دوران اقتدار ابومسلم اتفاقی و یا بر اساس تصمیم های عجولانه وی نبوده، بلکه بر اساس برنامه و طرح او و حساب شده انجام گرفته است. دلیل اصلی اقدام سردار سیاه جامگان در نابودی داعیان، احساس ابومسلم از دیدگاه تحقیرآمیز داعیان قدیمی نسبت به وی بود. داعیان کهنه کار از ابومسلم مسن تر بودند و دارای فعالیت و سابقه تلاش بیشتری برای روی کار آمدن عباسیان بودند. آنان خود ابومسلم را، که برده بود، خریده و به محمد بن علی بن عبدالله عباسی تقدیم کرده بودند و ابومسلم تحت تربیت محمد و فرزندش ابراهیم بزرگ شده بود. محبوبیت ابومسلم در بین خراسانیان و نفوذ فوق العاده او نمی توانست اعتبارش را نزد داعیانی مثل لاهز، قحطبه و سلیمان بالا ببرد و این موضوع موجب نابودی این افراد توسط ابومسلم به بهانه های متفاوت شد. تصمیم گیری های ابومسلم برای نشان دادن وفاداری اش به ارزش های دینی، برای خنثا کردن تبلیغات امویان و توسعه گسترده دعوتش در بین بومیان خراسان و اعراب آن سامان نیز با برنامه های هوشمندانه وی صورت گرفت.

پرتال جامع علوم انسانی

## پی نوشت ها

۱. مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۳۲۷.
۲. ابن طقطقی، *الفخری*، ص ۱۳۷.
۳. مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۳۱۵.
۴. همو، *اخبارالدولة العباسیة*، ص ۲۶۳.
۵. همان، ص ۲۵۳.
۶. اسفزاری، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۵، ص ۱۷۴.
۷. ابن عبدربه، *العقد الفرید*، ج ۷، ص ۲۸۱؛ کیا گیلانی، *سراج الانساب*، ص ۱۱۵.
۸. منهاج السراج، *طبقات ناصری اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۱۰۴.
۹. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۳۶۰.
۱۰. همان، ج ۷، ص ۳۶۴.
۱۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۵، ص ۲۵۶.
۱۲. دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۸۱.
۱۳. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۱۹۸؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۴، ص ۱۱۸؛ *اخبارالدولة العباسیة*، ص ۲۵۳-۲۵۵؛ دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۷۷؛ بلعمی، *تاریخنامه طبری*، ج ۴، ص ۱۰۰۸.
۱۴. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۴۸۸؛ ابن عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۲، ص ۶۳۷.
۱۵. ابن عساکر، *تاریخ دمشق*، ج ۳۵، ص ۴۱۱.
۱۶. همان، ص ۴۱۲.
۱۷. همان، ص ۴۱۱.
۱۸. یاقوت الحموی، *معجم الادباء*، ج ۴، ص ۱۷۵۳ و ۱۴۵۳.
۱۹. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۴، ص ۸۵.
۲۰. اسفزاری، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ص ۱۷۵.
۲۱. ابن قتیبه دینوری، *الامامه و السیاسة*، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲۲. *اخبار الدولة العباسیة*، ج ۱، ص ۲۷۰.
۲۳. همان، ص ۲۷۱.
۲۴. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۳۶۱.
۲۵. همان، ج ۷، ص ۳۵۳.
۲۶. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۴، ص ۱۱۹.
۲۷. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۳۸.
۲۸. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۳۲۹.
۲۹. منهاج السراج، *طبقات ناصری اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۱۰۴.
۳۰. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۷، ص ۳۵۵.

۳۱. همان، ج ۷، ص ۳۵۳.
۳۲. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۳.
۳۳. بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۱۰۲۶.
۳۴. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۴.
۳۵. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۸۶.
۳۶. علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۲۰ و ۱۶۷.
۳۷. مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲-۲۱.
۳۸. مجهول المؤلف، اخبارالدوله العباسیه، ص ۲۷۱.
۳۹. همان، ص ۲۳۱.
۴۰. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۷۳.
۴۱. ابن طقطقی، الفخری، ص ۱۵۲.
۴۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۰۹؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۶۰.
۴۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۲، ص ۳۹۷؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۶۴، ص ۳۵.
۴۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۲.
۴۵. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۸۲.
۴۶. مجهول المؤلف، اخبارالدوله العباسیه، ص ۲۱۷؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۶۲.
۴۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۶۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۱۷۵.
۴۸. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۹۹.
۴۹. اخبارالدوله العباسیه، ص ۲۵۵.
۵۰. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۹.
۵۱. مقدسی، البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۹۵.
۵۲. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۱۳۱.
۵۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۹؛ خلیفه بن خیاط، التاریخ، ص ۲۶۱؛ بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۱۰۳۰؛ مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۸۳.
۵۴. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۱۵؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۵۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۰۴.
۵۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۴.
۵۶. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۹.
۵۷. ابن طقطقی، الفخری، ص ۱۵۰.
۵۸. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۳۵۲.



۵۹. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۰.
۶۰. مجهول المؤلف، اخبار الدولة العباسية، ص ۲۶۶.
۶۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۹۸.
۶۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۰۷.
۶۳. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۹۱؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۳۱.
۶۴. جاحظ، البرصان و الرجاء و العمیان و الحولان، ص ۱۹۰.
۶۵. اخبارالدوله العباسیه، ص ۲۷۴.
۶۶. همان، ص ۲۷۷.
۶۷. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۵۰.
۶۸. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۳۵۶.
۶۹. ابوالمعالی حسینی علوی، بیان الادیان، ص ۷.
۷۰. همان، ص ۸.
۷۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۹۶.
۷۲. گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۲۶۵.
۷۳. قلقشندی، صحیح الاعشی فی صناعه الانشاء، ج ۱، ص ۵۰۷.
۷۴. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۳، ص ۳۶۶.
۷۵. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۵۹.
۷۶. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۶۶، ص ۲۶۸.
۷۷. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۹۱.
۷۸. همان، ص ۳۹۱.
۷۹. طبری، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۵۴.
۸۰. سعدین عبدالله اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۴۰.
۸۱. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۳۶۱.
۸۲. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۹۵.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصار، ۱۳۸۵ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت، دارالقلم العربی، ۱۴۱۸ق.
- ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله، *الاستیعاب فی معرفه الاصحاب*، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۲ق.
- ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *الامامه و السیاسه المعروف بتاریخ الخلفاء*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- ابن عبدالبر، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسین، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- مسکویه الرازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، ط الثانیه، تحقیق ابوالقاسم الامامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹ش.
- اسفزاری، عین الدین محمد زمجی، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، با تصحیح سیدمحمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش.
- اشعری قمی، سعدالدین عبدالله بن ابی خلف، *المقالات و الفرق*، صححه و قدم له و علق علیه الدكتور محمدجواد مشکور، تهران علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
- اشعری، علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، چ چهارم تهران، اشراقی، ۱۳۶۷ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- بلعمی، *تاریخنامه طبری: گردانیده منسوب به بلعمی*، تحقیق محمد روشن، چ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۳ش.
- جاحظ، ابوعثمان، *البرصان و الرجاء و العمیان و الحولان*، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۹ق.
- حسینی علوی، ابوالمعالی محمد، *بیان الادیان*، تهران، روزنه، ۱۳۷۶ش.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- خلیفه بن خیاط، ابوعمر، *التاریخ*، تحقیق فواز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین الشیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.

طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط الثانية بیروت، دارالتراث العربی، ۱۳۸۷ق.

قلقشندی، شهاب‌الدین احمدبن عبدالله، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.  
کیا گیلانی، احمدبن محمد، *سراج الانساب*، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم، کتابخانه مرعشی، بی تا.  
گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.  
مجهول المؤلف، *مجمّل التواریخ و القصص*، تحقیق ملک الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور، بی تا.  
مجهول المؤلف، *اخبارالدوله العباسیه و فیه اخبار العباس و ولده*، تحقیق عبدالعزیزالدوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دارالطلیعه، ۱۳۹۱ق.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاہرہ، دارالصاوی، بی تا.  
منہاج السراج، *طبقات ناصری اسلام و ایران*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.  
المنقری، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ط الثانية، القاہرہ، مؤسسہ العربیہ الحدیثہ، افسست قم، منشورات المکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

الحموی، یاقوت، *معجم الادباء*، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دارصار، بی تا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی